

## فلسفه جدید

فیلسوفان عصر روشنگری در نگاه خود به مفهوم حقیقت، معیارهای تازه‌ای را لحاظ کردند

# شکاف روشنگری و حقیقت

مهدي ساعتچی

مر دمان هیچ عصری در تاریخ اندیشه بشر به اندازه عصر ولتر و دیدرو و اعتماد بی‌حد و اندازه‌ای به خرد نداشته‌اند؛ باور به اینکه تنها راه نجات بشر، رهایی از جهل و خرافه و رهایی از کودکی و قیمومیت است، بارها در اندیشه فیلسوفان عصر روشنگری در اروپا تکرار شده است. در این رابطه می‌توان پرسید که تکیه‌گاه و اساس این تفکر بر چه مداری است و چه نسبتی را با حقیقت و همچنین دوران ما برقرار می‌کند؟ دوران ما را دوران فرو ریختن آرمان‌های روشنگری یا جهان پست‌مدرن توصیف می‌کنند اما آیا تلاش روشنگران چند سده پیش - به ویژه برای ما ایرانی‌ها - امروز بی‌معناست؟ و آیا ما موضوعات محوری در اندیشه این فیلسوفان را به درستی آموخته‌ایم؟

مسئله‌ای که می‌توان محتوای واحدی برای تمامی تفکر این دوره در نظر گرفت اما می‌توان به خوبی مختصات و فرم اندیشه ورزی هم‌عصران کانت را ترسیم کرد. مقاله پیش رو تأملی است بر بعضی جوانب دیدگاه عصر روشنگری در باب حقیقت که در این عصر سر زد و مسیر تفکر را به گونه‌ای نوین رقم زد.



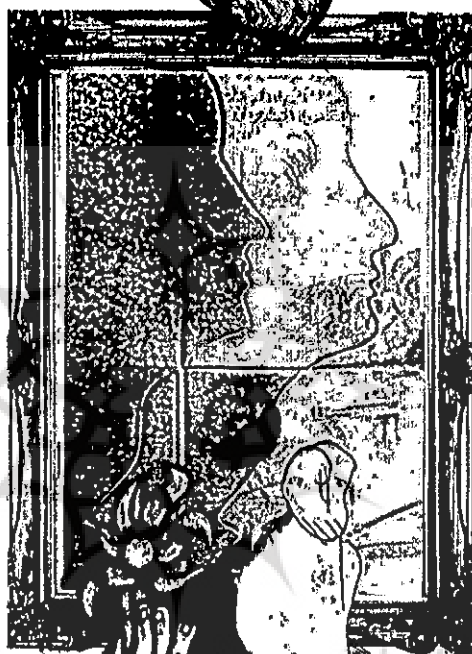
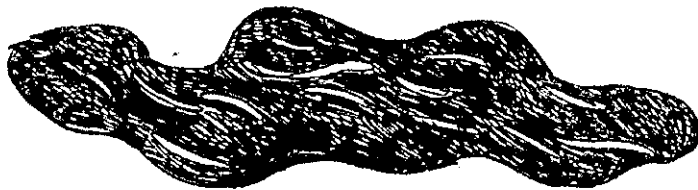
یکی از کتاب‌های مرجع در بررسی تاریخ، جریان‌ها و اندیشمندان عصر روشنگری فلسفه روشنگری «ارلست کاسپور» است. این کتاب را سال‌ها پیش پدنااله موخن، مترجم حوزه فلسفه تحلیلی، به فارسی برگرداند و در سال گذشته نیز نشر نیلوفر آن را تجدید چاپ کرد.

شاید مهم‌ترین تمایز این دوره از رنسانس و اصلاح دین که آن را مسأله‌ای همواره مدرن می‌سازد، چنانکه فوکو به آن اشاره کرده؛ «پرسش از زمان حال» در اندیشه این دوران باشد که کانت هم در مقاله «روشنگری چیست؟» به سال ۱۷۸۴ بدان پرداخته است. در نظر فوکو، پرسش از زمان حال، تنها در دوره روشنگری بود که سر زد همچنان که کانت هم برای نخستین بار در تاریخ فلسفه، آن را در قالب پرسش از چیستی روشنگری مطرح کرده است. کانت در مقابل عصر خود که خودش هم جزئی از آن فرایند است، می‌پرسد اکنون چه واقعه‌ای در حال وقوع است و این «اکنون» چیست که ما خود را در آن می‌یابیم؟ چه چیز در حال حاضر هست که اکنون برای تأمل فلسفی تولید معنا می‌کند؟

○ روشی برای اندیشه و زندگی اما محتوای کلی اندیشه و فرم تأمل‌پردازی روشنگران را در چه چیزی می‌توان سراغ گرفت؟ همان‌گونه که آیزایا برلین اشاره کرده، روشنگری را نمی‌توان جنبشی همگون دانست که همه فعالان آن کم‌وبیش به یک چیز معتقد باشند؛ مثلاً در مورد انسان، هیچ اتفاق نظری مبنی بر اینکه طبیعتی

○ روشنگری؛ مسأله روز در مورد اهمیت دوره روشنگری در تاریخ فکری غرب می‌توان تنها به این امر اشاره کرد که متفکران و فیلسوفان قرن بیستم عمدتاً خود را یا هوادار مضامین و آرمان‌های آن (اگر چه نه به‌طور همه‌جانبه) معرفی می‌کنند و خواهان بسط دادن آن و جبران نقص‌های آن هستند یا خود را ناقد سرسخت آن می‌دانند. کمتر متفکری در قرن بیستم می‌توان یافت که خود را با مسائل و آرمان‌های فکری روشنگری و تحولاتی که در این عصر در حوزه علوم و هنرها رخ داده، مواجه نکند و با آنها درگیر نشود. یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های رویکرد پست‌مدرن در فلسفه هم مقابله با دیدگاه‌های روشنگری در باب حقیقت و رابطه انسان و جامعه است. فوکو که خود از ناقدان قرن بیستمی روشنگری است و آن را در شکل‌گیری دانش - قدرت، مهم‌ترین دوره تاریخ اروپا می‌داند، در یکی از مقالات متأخرش، به جای هواداری فرزندآبانه از روشنگری، توصیه به فهم معنای آن می‌کند و می‌نویسد: «مسأله روشنگری یا مسأله عقل به منزله مسأله‌ای تاریخی به طریقی کم و بیش نهفته در کل اندیشه فلسفی از کانت تا امروز جریان داشته است». بنابراین می‌توان گفت، مسأله روشنگری را نباید صرفاً متعلق به دوره‌ای از تاریخ تفکر دانست که سپری شده است.





پروژه آسانی و مطالعات فرهنگی  
بر علوم و انسانیت

پاسخی که کانت در مقابل  
معنای زمانه و عصر خود داد و  
آن را در قلب معنای روشنگری  
نهاد و شاید پیوند دهنده  
دلمشغولی‌های متفکران  
این عصر می‌دانست، «خروج  
انسان از نابالغی به تقصیر  
خود» بود. او نابالغی را وضعیت  
رقت‌انگیز آدمی توصیف کرد  
که از به کارگیری فهم خویش  
بدون هدایت دیگری ناتوان  
است و بر حسب عادت و  
تن آسانی، حتی خودمیل هم  
دارد که در سبب کودکی‌اش  
بماند. کانت دلیل آن را نه  
کمبود فهم که کمبود اراده و  
شجاعت بر شمرده بنابراین  
شعار روشنگری را این سخن  
هوراس - شاعر و ادیب  
رومی - قرار داد که «دلیر  
باش در به کار گرفتن فهم  
خویش» (Sapere aude).

«خروج انسان از نابالغی به تقصیر خود» بود. او نابالغی را وضعیت رقت‌انگیز  
آدمی توصیف کرد که از به کارگیری فهم خویش بدون هدایت دیگری ناتوان  
است و بر حسب عادت و تن آسانی، حتی خودمیل هم دارد که در سبب  
کودکی‌اش بماند. کانت دلیل آن را نه کمبود فهم که کمبود اراده و شجاعت  
بر شمرده؛ بنابراین شعار روشنگری را این سخن هوراس - شاعر و ادیب رومی -  
قرار داد که «دلیر باش در به کار گرفتن فهم خویش» (Sapere aude). این  
مسأله بر انگیزاننده واکنش‌های عظیم و سرسختی نسبت به اندیشه روشنگری شد؛  
در قرن بعد از کانت، چرا که او روشنگری را به ویژه در گروهی خود آگاهی‌ای دانست که  
نیازمند تأمل تاریخی است. هگل از این بابت سوگوار از دست رفتن سنت و جامعه  
بود و بر تأکید روشنگری بر خود آیینی فردی در این موضوع بر آشوبید. ذهن انسان  
مدرنی که در فضای فکری روشنگری پرورده شده باشد، ذهنی است خودبسنده  
که ارزش و معیارهای خود را نه از آنچه قدیم‌تر مورد پذیرش بوده بلکه از آنچه به  
قول یورگن هابرماس «درون خود عمل فکر کردن» است می‌گیرد. اما کانت که  
باز تاب‌دهنده آرمان‌های عصرش بود، نه آگاهی تاریخی و نه مرجعیت دینی و دنیوی را

خوب یا بد دارد نبود. بعضی چون فونتنلو لامتریو ولتر، آدمی را حسود، شرور،  
فاسد و درمان‌ناپذیر می‌دانستند که برای متمدن شدنش باید تن به انضباط  
سختگیرانه‌ای بدهد تا اعمال ناپسند را ترک گوید. عده‌ای مانند مونتسکیو و  
الوسیوس عقیده داشتند آدمی نه خوب به دنیا می‌آید و نه بد؛ محیط و آموزش،  
همچون مستی گل او را شکل می‌دهند. بعضی دیگر از ماتریالیست‌ها آب و هوا،  
ویژگی‌های جغرافیایی و خصوصیات فیزیکی را مهم‌ترین عوامل رفتار انسان  
می‌دانستند و عده‌ای دیگر هم چون روسو می‌پنداشتند که انسان نه تنها فطرت  
فاسدی ندارد بلکه موجود خوب و خیرخواهی است که نهادها (از جمله علوم و هنرها)  
او را فاسد ساخته و به ریا، دروغ و فخر فروشی مبتلا کرده‌اند و چاره‌اش هم اصلاح  
این نهادهاست تا عشق در روی زمین فرمان براند؛ بنابراین به سادگی و بدوی‌گرایی  
توصیه می‌کردند. همین مسأله اختلاف آرا در زمینه‌های مذهبی، سیاسی و اقتصادی  
هم شدت داشت.

اما پاسخی که کانت در مقابل معنای زمانه و عصر خود داد و آن را در قلب معنای  
روشنگری نهاد و شاید پیوند دهنده دلمشغولی‌های متفکران این عصر می‌دانست،



کانت که خود یکی از نمایندگان روشنگری است در مقاله معروف روشنگری چیست؟ به روشن ترین وجه رویه قاطع عقلی فلسفه روشنگری و نیز خصوصیت تاریخی آن و ماموریتش را بیان می کند. بسیاری این مقاله کانت را به مثابه مانیفست عصر روشنگری می دانند که در آن خود آگاهی انسان به عنوان شرط ورود او به بلوغ عقل معرفی شده است؛ بدین گونه انسان محوری عصر مدرن به عالی ترین شکل متبلور می شود

لازم نمی دانست بلکه او عقیده داشت که «برای دستیابی به روشنگری به هیچ چیز نیاز نیست مگر آزادی؛ تازه آن هم به کمزبان ترین نوع آن؛ یعنی آزادی کاربرد عقل خویش در امور همگانی، به تمام و کمال». همچنین باید اشاره کرد که گرچه فردیت در اندیشه روشنگری بارز است ولی مهم تر از آن دغدغه روشنگری همواره این بوده که تناسب و هماهنگی بین فرد و جمع، اراده فردی و اراده جمعی، نیازهای فردی و نیازهای جمعی را مورد توجه قرار دهد، نه فردیت تک افتاده و خود تصمیم گیرنده را.

به طور کلی این هماهنگی و دیالکتیک فرد و جمع در همه اندیشه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی در فیلسوفان روشنگری بارز است. دیالکتیک فرد و جامعه اش مضمون بسیاری از تفکرات این فیلسوفان را شکل می دهد. از آن میان می توان به «اراده همگانی» روسو اشاره کرد. روسو که خود چندان دل خوشی از جامعه و نیازهای آن نداشت و خواهان جامعه ای از افراد آزاد بود، عقیده داشت رفتار آزادانه و از سر طبیعت شهروندان اگر بر اساس ذهن سلامتی باشد نه تنها به مخالفت نمی انجامد بلکه اراده همگانی را شکل می بخشد؛ بنابراین تبیین تناسب فرد و جامعه اش یکی از مشغله های فکری روشنگری - از روسو و هابز گرفته تا شافتنسبری و مندویل - بود. اینچنین ایدئالی از تعادل در فرهنگ رنسانس که بیشتر در احیای فرهنگ و هنر یونانی مطرح شد، رفته رفته به رویکردی جدایی ناپذیر در هر تحلیل گری اجتماعی بدل شد. یکی از خصلت های عام تفکر فیلسوفان قرن های هفدهم و هیجدهم دیدن انسان در یک کلیت بود (در پرتوی این نگاه است که می توان توجیه کرد چرا یکی از مضمون های مورد توجه بسیاری از فیلسوفان این عصر پرداختن به وضع طبیعی بود. فیلسوفانی چون هابز و روسو قصدشان از تبیین وضع طبیعی انسان ها این بود که پی ببرند خواست های طبیعی و آزادانه افراد چیست و چگونه می توان به این خواسته ها وحدت داد تا یک کل به وجود آید و در نهایت بتوان رابطه جزء و کل را به خوبی تبیین کرد؟)

در نظر آنها در فرهنگ جامعه ایدئال، خود دوستی و منافع جمع در تضاد نیست، همچون مدل یونانی ای که خود دوستی با غیر خواهی در یک راستا قرار می گیرد. اگر در آفریده ای بیش از اندازه معمول خود دوستی یا پروای خویش پیدا شود که با مصلحت همگانی ناسازگار در بیاید، این خصلت را باید زشت و ردیلاته شمرد. شاید بتوان جامعه آرمانی روشنگران را این گونه توصیف کرد؛ جایی که پروای منافع خویش داشتن و پروای مصلحت و خیر همگانی باید در یک راستا قرار گیرد. شاید بتوان کل این مضمون را در قطعه ای از الکساندر پوپ در مقاله ای در باب انسان مشاهده کرد که می نویسد: «پس پروردگار و طبیعت چهار چوب کلی ای را نهادند و امر کردند که عشق

به خویشتن و عشق به جامعه یکی باشد». از این رو کانت هم که دغدغه فردیت را به همین شکل در آثارش حفظ کرده بود، همچون روسو در انسان چنان اراده و انگیزشی برای زندگی و حیات می دید که عقیده داشت می تواند تنها در پرتوی آزادی به بلوغ عقلی برسد؛ «آدمیان اگر به عمد وادار نشوند در خام عقلی بمانند، اندک اندک خود را از آن بیرون می کشند». اگر اندیشه های گوناگون در زمینه های مختلف علوم، فلسفه، اخلاق و زیباشناسی در این عصر را که به «عصر خرد» شهرت پیدا کرده در نظر بگیریم، همگی در پشت خود اراده ای برای فهم و شناخت دارند که به دور از قیومت مذهب و سنت هستند.

○ **حقیقت؛ رویدادی در لایه لای زندگی** پیشرفت های خیره کننده علمی نظیر فیزیک و ریاضی، دانشمندان و فیلسوفان این عصر را بر آن می داشت تا فکر کنند می توانند با تکیه بر علم، موانع سعادت، عدالت و رهایی انسان را در جامعه از سر راه بردارند. آن حقیقت کلی هم در گروهی همین دستاوردها بود که به دست می آمد. راسل هم عقیده دارد، تمام آنچه را جهان مدرن را از قرون ماقبلش جدا می سازد، را می توان به علم نسبت داد که پیروزی های خود را در قرن هفدهم کسب کرد. رنسانس اگر چه از قرون وسطی متمایز است؛ نمی توان آن را مدرن شمرد چرا که به دوره های تعالی یونان شبیه است و قرن شانزدهم که با الهیات هم سنخ تر است، پیش از جهان ماکیاولی به قرون وسطی شبیه است.

راسل آغاز عصر جدید را در قرن هفدهم با ظهور اندیشمندانی چون گالیله و نیوتن می داند که عقاید آنها مطلقاً برای انسان های قرن پیش از آنها قابل تصور نبود. اغراق نیست که بگوییم نیوتن دانشمند الگوی زمانه خود در رشته فیزیک بود و اندیشمندان عصرش در هر رشته دیگری سعی بر این داشتند تا نیوتن رشته تخصصی مربوط به خود شوند. این جمله متحیرکننده از کانت حرف دل بسیاری از روشنگران این عصر بود؛ «نیوتن نخستین کسی بود که نظم و قاعده را همراه با سادگی تمام درک کرد. پیش از او مردمان اینجا جز بی نظمی و تکثر نامربوط چیز نیافته بودند. از نیوتن به بعد ستارگان، مدارای هندسی طی می کنند».

این نکته بسیار اهمیت دارد که بدانیم روشنگری ایدئال شیوه تفکر خود را از نظریه های فلسفی گذشته نمی گیرد بلکه برعکس، ایدئال خود را بنابر الگوی علم فیزیک زمان معاصر خود می آفریند. این الگو بیشتر در قواعد استدلال نیوتن است تا گفتار در روش دکارت. بر این اساس، فلسفه اکنون جهتی کاملاً نو می گیرد زیرا روش نیوتن روش قیاسی محض

## تأکید بر مشاهده و آزمایش و استقرار نزد دانشمندان، تلاش برای تبیین زیبایی بیرونی بر مبنای ذوق انسانی در زیباشناسی و نیز امیدهای این عصر به هدف‌های بشری از جمله آزادی، عدالت، پیشرفت و سعادت، همگی نمونه‌هایی از آرمان‌های ایدئال عصر روشنگری به حساب می‌آیند

نیست، شیوه پژوهش نیوتن درست در جهت مخالف حرکت می‌کند؛ یعنی پدیدارهای او یافته‌های تجربی‌اند و هدف پژوهش او یافتن اصول است، گرچه ممکن است که آن اصول از دیدگاه طبیعت مقدم بر پدیدارها باشند؛ ولی از نظر ما پدیدارها همواره مقدم بر اصول هستند. دوری جستن از قیاس بیش از نیوتن توسط بیکن مورد تأکید قرار گرفته بود. او آن را از بت‌های ذهنی سدره شناخت بر شمرده بود.

بیکن در کتاب پیشرفت دانش این بت‌ها را نمادهای دروغین خواند و گفت فراداده‌های سنت ما را گرفتار این بت‌ها ساخته‌اند. او قیاس را ابزار حفظ و حراست از بت‌های ذهنی دانسته و راه شکست این بت‌ها را در بهره‌گیری از روش استقرایی در علم و دانش شمرد. به همین اعتبار او مناسبت میان نظر و عمل را واژگون کرد؛ «برای بیکن غایت، حوزه و رسالت حقیقی معرفت نه سخن مقبول، دل‌پسند، نفز و گهربار و نه پراهین و حجت‌های پسندیده بلکه اساسا عبارت است از تأثیرگذاری و عمل و کشف امور خاص و جزئیاتی که پیش‌تر، نامشکوف بوده‌اند به منظور بهبود و تسهیل زندگی بشر».

هر مطالعه‌ای هم برای این منظور صورت می‌گرفت و هیچ گوشه‌ای از زندگی آدمی هم نباید مورد غفلت واقع می‌شد. دالامبر در کتاب «مبادی فلسفه» تصویری از موقعیت روحی انسان در سال‌های میانی سده هیجدهم به دست داد که «بدین سان از اصول علوم این جهانی (سکولار) گرفته تا شالوده‌های وحی دینی، از مسائل متافیزیک گرفته تا مسائل مربوط به امور ذوقی، از موسیقی گرفته تا اخلاق، از قانون طبیعی گرفته تا قوانین مرسوم ملت‌ها... همه چیز به بحث و تحلیل گذاشته شده است یا لاقفل ذکری از آن به میان آمده است».

آیزایا برلین این مسأله را این‌طور بیان کرده: «قرن هجدهم شاید آخرین دوره تاریخ اروپای غربی باشد که در آن هنوز انتظار می‌رفت عالم شدن بر همه چیز، هدفی قابل وصول است».

● **حقیقت‌زدان انسان** ماهیت تفکر مدرن از دکارت تا قرن معاصر، ذهنیت‌گرایی آن است. ریشه این نظر در این ایده خلاصه می‌شود که تمامی شناخت ما و هستی به اعتبار ذهن اندیشنده معنا می‌یابد. برای دکارت و اسلاف او، این ذهنیت، محور تمام اندیشه‌هایشان قرار گرفت چه در سنت عقل‌گرایی و چه در سنت تجربه‌گرایی تفکر بر مدار سوژه شناسنده چرخید. مارتین هایدگر ریشه تفکر جدید را که تفکر فناورانه هم از دل آن بیرون می‌آید، در ذهن‌گرایی - این فرض که آگاهی انسان و یقینات عقل مبتنی بر آن می‌تواند به مثابه مرجع نهایی برای شناخت انسان قرار گیرد - می‌داند؛

«فیلسوفان قبل از دکارت - محض نمونه یونانیان قدیم - تفکرشان را بخشی از خود هستی می‌انگاشتند. چنین نبود که فاعلیت ذهن شناسنده را نقطه شروع خودشان قرار دهند و سپس عینیت شناختشان را بر آن بنیاد نهند».

نقد کلی هایدگر به تفکر روشنگری و همچنین مدرن بر این مبناست که این تفکر می‌خواهد «عالم» یا «جهان» را توسط مقولاتی عینی بیان کند و تبدیل به موضوعاتی شناختی سازد. جهان در نظر تفکر مدرن چیزی است که در کنار ماست یا موضوعاتی است که به آن فکر می‌کنیم اما به واقع تصور جدایی جهان از «خود» که مضمون اصلی تفکر علمی مدرن است، کلامعارض با تلقی هایدگر از جهان است زیرا چنین تصویری متضمن فرض قبلی همین جدایی فاعل شناسایی و موضوع شناسایی است اما در واقع جهان در نظر هایدگر مقدم بر جدایی خود و جهان به معنای عینی آن است.

شیوه اندیشه روشنگری بر این مبنای شکل گرفت که تنها راه کشف انسان سوژه‌کتیویته است؛ چراکه تنها در نگاه سوژه‌کتیوی می‌توان به این مسأله پی برد که انسان خود همه‌کاره است. هر نحوه‌ای از زندگی و تجربیاتی که انسان‌ها گذرانده‌اند هم باید در پرتو این مسأله دید. ذهنیت دکارتی سنگ بنای ایدئالیسمی شد که عقیده داشت نحوه اندیشیدن ما درباره جهان و خود جهان از یکدیگر جدایی ناپذیرند زیرا جهان در واقع سوژه‌ای است که به خود می‌اندیشد.

اندره بووبی در کتاب خود «زیباشناسی و ذهنیت» می‌نویسد: «کانت مسیر تأکید دکارت بر هستی خودآگاهی را که فقط در لحظه اندیشیدن به خود با یقین بیشتری آمیخته است، به سمت رابطه اندیشنده با هر اندیشه‌ای که اندیشنده می‌تواند داشته باشد، تغییر می‌دهد.» او عقیده دارد که اگر شخص بتواند ثابت کند که خود این رابطه مستلزم نوعی هویت الزامی است، سپس برای حفظ یکپارچگی در فلسفه راهی وجود خواهد داشت که از منبعی بیرونی سرچشمه نمی‌گیرد: «فلسفه اگر نتواند راه‌های تداوم یافتن خودآگاهی میان مصداق‌های گوناگون «من می‌اندیشم» گزارشی به دست دهد، ناگزیر خواهد بود که یگانه شالوده مطمئنی را که اکنون می‌تواند داشته باشد، رها کند.» این عبارت خصلت ذهنی در فلسفه را به شکل نمایانی برجسته می‌سازد.

به همین ترتیب است که جنبش‌های فکری متأخرتر به معضل سوژه‌کتیویته که همان جدایی ذهن و عین و همچنین ارتباط سوژه‌ها با یکدیگر پرداخته و هر کدام از جنبش‌هایی چون ایدئالیسم در آلمان و رمانتیسم سعی در حل آن کرده‌اند. هر کدام از این جنبش‌ها و امدمدار آرمان‌های روشنگری‌اند؛ منتها متعرض راهی‌اند که روشنگری در این مسیر پیموده است.

شیوه اندیشه روشنگری بر این مبنای شکل گرفت که تنها راه کشف انسان سوژه‌کتیویته است؛ چراکه تنها در نگاه سوژه‌کتیوی می‌توان به این مسأله پی برد که انسان خود همه‌کاره است. هر نحوه‌ای از زندگی و تجربیاتی که انسان‌ها گذرانده‌اند هم باید در پرتو این مسأله دید. ذهنیت دکارتی سنگ بنای ایدئالیسمی شد که عقیده داشت نحوه اندیشیدن ما درباره جهان و خود جهان از یکدیگر جدایی ناپذیرند زیرا جهان در واقع سوژه‌ای است که به خود می‌اندیشد.